

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ادامه بررسی آیات قرآن در مورد شیطان

جلسه هفدهم - ۸۸/۱۱/۱۳

۳-۶) انواع تصرف های شیطان و راه های مقابله با آن

۲۵- سوره اعراف - آیه ۱۷۵:

این آیه اشاره به داستان بلعم باعوراء، علم ربّانی و هم عصر حضرت موسی علیه السلام می باشد که در اوج

ایمان، اسیر شیطان شد و سقوط کرد!

« وَ اَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي ءَاتَيْنَاهُ ءَايَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطٰنُ فَكَانَ مِنَ الْغٰوِيْنَ »

خطاب آیه به پیامبر (ص) می باشد:

بخوان بر آنها خبر و داستان سرگذشت کسی که آیات خویش را به او عطا کرده بودیم، ولی خودش را از این

آیات جدا کرد و شیطان را پیروی کرد، و سرانجام گمراه شد.

خداوند در این آیه در توصیف بلعم باعورا، می فرماید: «کسی بود که ما آیات خود را به او داده بودیم».

نکته قابل توجه این که نمی فرماید «من آیاتنا» بلکه می گوید «آیاتنا» که معلوم است اشاره به مورد خاصی می

باشد. «آیه» به معنی نشانه و در قرآن کریم مفاهیم متفاوتی را تبیین می کند. به طور کلی منظور از آیه در قرآن،

چیزهایی است که به نحوی نشانی از خداوند دارند.

به طور مثال کل موجودات آسمان و زمین، آیه هستند. یعنی مثل آینه ای محل تجلّی خداوند و نشانی از او

می باشند. البته برخی موجودات را جدا و مستقل از خداوند در نظر گرفته، و آنها را نشانه و آیتی از خداوند می دانند

و برخی همه را جز آیه و نشانه و مظهر چیزی نمی دانند؛ که دیدگاه دوم به واقعیت نزدیک تر است.

در برخی موارد، آیه به معنی قرآن می باشد و گاهی هم به معنای معجزه، که دلیل روشنی برای نشان دادن حق می باشد. گاهی آیه به معنای «بینه» و استدلال روشن است، که آن هم نشانه ای است از حقیقت.

اما در ذیل این آیه، ائمه علیهم السلام عبارت «آیتناه ایتنا» را به اسم اعظم تفسیر کرده اند. کمترین درجه ی اسم اعظم این است که فرد مستجاب الدعوه می باشد. البته اسم اعظم یک لفظ و کلام نیست، بلکه یک حقیقتی است که انسان می تواند به تمام یا قسمتی از این حقیقت دست پیدا کند. طبق نظر ائمه علیهم السلام در تفسیر این آیه، بلعم باعورا به جزئی از این حقیقت رسیده بود، لذا مستجاب الدعوه بود.

در مورد خداوند اسم، اشاره به کمال اوست. کسی که به اسماء الهی دست پیدا می کند در واقع به کمالات الهی رسیده است. حتی ریشه ی معجزه در مورد پیامبران و اولیای الهی همین کمالات می باشد. به طور مثال حضرت عیسی ^(ع) به اسم «یحیی» دست یافته بود، لذا به اذن خداوند می توانست مرده را زنده کند.

به همین شکل اولیاء الهی می توانند به اسم و یا کمال جبار، قادر، قاهر و.. دست پیدا کنند.

در مورد بلعم باعورا که «اتیناه ایتنا» می باشد، نیز وجودش مظهر کمالات خداوند شده بود؛ لذا می توان گفت عالم ربّانی بوده.

ولی شخصی با چنین ابعاد وجودی و دسترسی به حقایق اسیر شیطان شد:

«... فَانْسَلَخَ مِنْهَا، فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ»

«انسَلَخَ» و «سَلَّخِيَ» از یک خانواده و به معنای کنده شدن و جدا کردن است. بلعم باعورا با کاری که انجام داد آن مقام معنوی را کند و جدا کرد.

در جمله ی «فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ» نکته مهم این است «الشَّيْطَانُ» فاعل جمله است، یعنی شیطان پیرو او شد. آن عالم ربّانی که به حقایق معنوی دست پیدا کرده بود، ناگهان چنان سقوط کرد که معلّم و استاد شیطان شد و شیطان پیرو او شد، تا سرانجام «فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ» جزء گمراهان قرار گرفت.

از این آیه نتیجه می گیریم تا انسان به عالی ترین کمال که در قرآن از آن به مقام «خَلَصِيَّت» تعبیر می شود

دست پیدا نکند، هنوز در معرض وسوسه های شیطانی و گمراهی هست، حتی اگر به اسم اعظم و یا قسمتی از آن دست پیدا کرده و مستجاب الدعوه باشد. «مخلصین» تنها کسانی هستند که شیطان در آنها راه ندارد، زیرا آنها موحد صرف هستند.

بنابراین باید مراقب باشیم، زیرا در هر لحظه و هر جایگاه و مقامی که باشیم از شر وسوسه های شیطان در امان نخواهیم بود و هر لحظه خطر گمراهی ما را تهدید می کند، لذا باید با تمام وجود خودمان را در پناه خداوند قرار دهیم.

آیه بعدی مکمل این بحث می باشد:

«وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا...»

اگر ما اراده می کردیم به واسطه اسم اعظمی که داشت او را بالا ببریم.

خواست خداوند بدون علت و دلیل نیست، بکه ابتدا باید فرد زمینه را در خودش فراهم کند تا هدایت خداوند نصیب او شود. ولی بلعم باعورا با خواست و اختیار خودش راه دیگری را برگزید و با تحریک همسرش بر علیه موسی علیه السلام اقدام کرد:

«...وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ...»

ولیکن خودش به زمین چسبید و از هوای نفسش پیروی کرد.

أَخْلَدَ: یعنی روی به زمین آورد.

«...فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ...»

مثال چنین علمایی مثل سگ می باشد که :

«...إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ...»

که اگر به او حمله کنی پارس می کند، اگر رهایش بکنی باز هم پارس می کند.

در قرآن کریم در مورد چنین علمایی دو تشبیه آورده شده است: (۱) سگ حریص (۲) الاغ (سوره ی جمعه)

«...ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا...»

گروهی که آیات ما را تکذیب می کنند نیز این گونه هستند.

« ... فَأَقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ »

این داستان ها را روایت کن تا زمینه ای برای تفکر باشد.

اگر نشانه ای از خداوند به سوی انسان بیاید، در صورت توجه، آن نشانه تقویت می شود و در صورتی که انسان آن نشانه را پس بزند، وضع بدتر و سیاه تر می شود. حال اگر انسان با توجه، توبه کند، زمینه ی سفیدی فراهم می شود.

۲۶ - سوره اعراف - آیات ۲۰۰ تا ۲۰۲ :

«وَأِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۲۰۰)

«نزغ» به معنی انحراف می باشد. علامه طباطبایی^(ره) به نقل از مفردات در معنای «نزغ» آورده است:

«النَّزْغُ : الدخول في أمرٍ لأجلِ إفسادِهِ» (نزغ داخل شدن در کاری به منظور فساد و خراب کردن آن می

باشد). لذا نزغ را همان وسوسه می توان معنی کرد.

اگر وسوسه‌های از سوی شیطان به سوی تو آمد، به خداوند پناه ببر، که او سمیع و علیم است.

این آیه راه را به ما نشان می دهد. راه رهایی از وسوسه های شیطان و تسلط و تصرف شیطان، پناه بردن به خداوند می باشد.

«إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طُغْفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» (۲۰۱)

هنگامی که گروهی از شیاطین، به سراغ اهل تقوا می روند، آنها به ذکر و یاد خداوند رو می آورند، ناگهان در این حالت بصیرت پیدا خواهند کرد.

«طائفٌ من الشَّيْطَانِ» یا به معنای گروهی از شیاطین می باشد؛ و یا منظور شیاطینی هستند که مدام در اطراف دل اهل تقوا می گردند و قصد وسوسه ی آنها را دارند.

در این حال راه رهایی از شیطان و وسوسه های او، فقط یاد خداوند می باشد: «تَذَكَّرُوا». استعاذه فقط زبانی نیست. بلکه انسان با تمام وجود باید خودش را در پناه خداوند قرار دهد، هم لسانی، هم عملی و هم قلبی. مثل بچه ای که از خطری فرار می کند و خودش را در آغوش مادرش جای می دهد و آرامش و امنیت کامل را به این ترتیب حس می کند. انسان هم در مقابل شیطان باید این گونه با تمام وجود خود را در پناه خداوند جای دهد تا از شرّ شیطان در امان باشد. نماز یکی از این مصادیق استعاذه است.

«وَ إِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ» (۲۰۲)

و برادرانشان آنها را به گمراهی می کشانند، و در این مسیر کوتاهی هم نمی کنند.

۲۷- سوره انفال - آیه ۱۱:

این آیه مربوط به جنگ بدر می باشد:

«إِذْ يَغْشِيكُمْ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ...»

هنگامی را به یاد بیاور که به واسطه امنیّت و آرامشی که از سوی خداوند به شما رسیده بود، در حال خوابی راحت و آسوده بودید.

«...وَ يُنْزِلُ عَلَيْكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَ يَذْهَبَ عَنكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ...»

و از آسمان، بارانی بر شما نازل شد که به واسطه آن شما را پاک کند و پلیدی شیطان را از شما دور کند.

«...وَ لِيُرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَ يُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ»

و قلوب شما را به یکدیگر پیوند دهد و قدم های شما را محکم و استوار سازد.

ابزارهایی مثل باران علاوه بر آثار ظاهری، آثار باطنی نیز در وجود انسان می گذارند. در تعبیر آیه باران

موجب شده است تا افکار رجز و پلید که از سوی شیطان به انسان سرایت می کند، از بین برود.

این آیه نیز تأکیدی است بر ذکر و یاد خداوند در از بین بردن وسوسه های شیطانی (رَجْزُ الشَّيْطَانِ) که در این جا نوعی القای یأس و ناامیدی می باشد.

۲۸- سوره انفال - آیه ۴۸ :

این آیه بسیار مهم و کلیدی می باشد:

«وَ إِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ...»

به کار اصلی شیطان که همان وسوسه و القاء فکری و قلبی می باشد، اشاره دارد:

«به یاد بیاور هنگامی که شیطان، اعمال شما را در نظر شما آراست و زیبا جلوه داد.»

یکی از کارهای اصلی شیطان در القاء وسوسه، این است که اعمال ناشایست و زشت انسان را در نظرش، خوب و زیبا جلوه می دهد.

اولین گام شیطان القاء فکری است، به ویژه از طریق چشم و گوش که گیرنده های اصلی انسان هستند. اگر انسان در همان ابتدا و در برابر القاء فکر، مقاومت و ایستادگی کند، شیطان دور می شود. ولی اگر آن فکر را بپذیرد و روی آن کار کند، کم کم نوبت عمل می رسد و اعضاء و جوارح انسان مثل چشم، دست و زبان و... با آن فکر شیطانی همراهی خواهند کرد و انسان آلوده به گناه خواهد شد.

برای رهایی از شیطان همان ایستادگی اول مهم است، وگرنه انسان اسیر دست شیطان شده و اعمال شیطانی سلسله وار و پشت سر هم تکرار خواهد شد.

یکی از شعرای عرب (شوقی ضیف) در مور سرانجام نگاه به نامحرم می گوید:

نَظْرَةٌ فَأَبْتَسَامَةٌ فَسَلَامٌ فَكَلَامٌ فَمَوْعِدٌ فَلِقَاءٌ

اول نگاه و سپس تبسمی و آنگاه سلام و بعد گفت و گویی و سپس وعده گذاشتنی و در پایان ملاقات با هم.

آری، هر فسادی ابتدا با یک نگاه و لبخند شروع می شود، ولی در نهایت به گناه و فساد منجر خواهد شد. البته قبل از آن نگاه اول، فکر است که اگر جلوی آن از همان ابتدا گرفته شود، مشکل حل خواهد شد. ولی اگر به مراحل بعد برسد. دیگر ایستادگی در برابر آن سخت است و موقعی انسان به خودش می آید که آلوده به گناه شده است.

شیطان در ابتدا اعمال بد را خوب و زیبا جلوه می دهد. اگر انسان بدون فکر و تأمل وارد عمل شود، بر اساس همان القائات فکری شیطان، مرتکب گناه و اعمال شیطانی خواهد شد. ولی اگر ابتدا انسان کمی دقت کند به پوچ، مزخرف و بی فایده بودن القائات شیطان پی خواهد برد، لذا دچار لغزش در عمل نخواهد شد. اغلب ما گرفتار افکار شیطانی در مسئله ی نگاه هستیم. نامحرم و مسائل شهوانی، مادّیات، مُدهای مختلف و... جولانگاه وسوسه های شیطانی است.

بر همین است بابا طاهر می گوید:

زدست دیده و دل هر دو فریاد که هر چه دیده وینه دل کند یاد

بسازم خنجری نیشش ز فولاد زخم بر دیده تا دل گردد آزاد

در روایتی از امیر مومنان علی (ع) داریم:

«الْقَلْبُ مُصْحَفُ الْبَصَرِ»

قلب (حقیقت وجودی انسان) کتاب چشم و دیده است.

انسان هر چه را ببیند، در دل جای می دهد. اگر بخواهیم قلب خود را درست کنیم، باید نگاه را کنترل کنیم. در دعاهاى ما هم به این موضوع بسیار تاکید شده است. نمى شود انسان انواع خطورات را از طریق چشم و گوش وارد قلب خود کند، بعد انتظار حضور قلب در نماز را داشته باشد.

«... وَ قَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَّكُمْ...»

شیطان می گوید: امروز هیچ گروهی از مردم نمی توانند بر شما غلبه کنند و من یار و پناه شما هستم.

این عبارات وسوسه‌ی شیطان در گروه مشرکین می باشد که در مقابل مسلمانان در جنگ صف آرایی کرده

بودند.

«...فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِئْتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ...»

ولی هنگامی که دو گروه در مقابل هم قرار گرفتند، شیطان عقب نشینی کرده و می گوید من از شما بیزارم.

«...إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ»

شیطان می گوید: من چیزهایی را می بینم که شما نمی بینید، من از خداوند خوف دارم و خداوند کسی است

که به شدت و سختی عقوبت میکند.

کار شیطان فقط تحریک و وسوسه است، حتی در قیامت هم از بار گمراهی انسان ها، شانه خالی می کند.

۲۹- سوره یوسف - آیه ۵ :

«قَالَ يَا بَنِيَّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَلِّمَهُمُ الشَّيْطَانُ لَئِنْ لَّمْ يَرَوْهُ لَنَخْلُوَنَّ مِنْ حَيْثُ مَلَأْتُمُوهُمُ خَبْرًا بَلْ لَسْتُ بِبَارِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ بَلْ أَكُنُّ مِنْهُمْ أَعْوَابًا لَّئِنْ لَّمْ يَرَوْهُ لَنَخْلُوَنَّ مِنْ حَيْثُ مَلَأْتُمُوهُمُ خَبْرًا بَلْ لَسْتُ بِبَارِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ بَلْ أَكُنُّ مِنْهُمْ أَعْوَابًا لَّئِنْ لَّمْ يَرَوْهُ لَنَخْلُوَنَّ مِنْ حَيْثُ مَلَأْتُمُوهُمُ خَبْرًا...»

حضرت یعقوب ^(ع) به یوسف ^(ع) فرمودند: پسر عزیزم، خواب خود را برای برادرانت بازگو نکن، زیرا علیه تو

نقشه می کشند، همانا شیطان برای انسان دشمنی آشکار می باشد.

شیطان، القاء حسادت می کند و انسان را وادار به مکر و حيله می نماید.

از این آیه استفاده می شود انسان نباید خود را در چشم و نگاه دیگران قرار داده و مسحور واقع شود.

حسادت تأثیر نفسانی می گذارد. در ادامه‌ی همین سوره داریم که حضرت یعقوب ^(ع) به فرزندان دستور می دهد از

یک در وارد نشوید، بلکه در گروه های پراکنده و از درهای مختلف وارد شوید: «وَقَالَ يَا بَنِيَّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَلِّمَهُمُ الشَّيْطَانُ لَئِنْ لَّمْ يَرَوْهُ لَنَخْلُوَنَّ مِنْ حَيْثُ مَلَأْتُمُوهُمُ خَبْرًا...»

وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ...» (یوسف - آیه ی ۶۷)

این توصیه برای آن بود که فرزندان حضرت یعقوب ^(ع) که یازده جوان قوی و رشید بودند، مورد نظر و

حسادت مردم واقع نشوند.

۳۰- سوره یوسف - آیه ۴۲ :

«وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ...»

یوسف^(ع) به آن شخصی که از میان آن دو نفر می دانست از زندان آزاد خواهد شد گفت از من هم نزد عزیز مصر یاد کن.

«...فَأَنسَتْهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ...»

این عبارت از آیه، مورد اختلاف می باشد. برخی با استناد به آن گفته اند، شیطان موجب شد تا یوسف^(ع) یاد خداوند را فراموش کند، در حالی که این برداشت قطعاً اشتباه است.

در این عبارت «شیطان» فاعل جمله و ضمیر «ه» مفعول اول است که به آن فرد زندانی بر می گردد نه حضرت یوسف^(ع). مفعول دوم هم «ذکر» می باشد. بنابراین ترجمهی صحیح عبارت این است که شیطان، یاد کردن از یوسف^(ع) را از یاد زندانی آزاد شده برد.

«ظن» در آیات گاهی به معنی گمان و گاهی یقین می باشد. در این آیه معنای دوم مورد نظر است، یعنی حضرت یوسف^(ع) یقین داشت که یکی از آن دو نجات خواهد یافت.

برخی مفسرین در تفسیر آیه، ایراد دیگری به یوسف^(ع) گرفته و کمک خواستن او از فرد زندانی را بر خلاف توکل و فراموش کردن یاد خداوند دانسته اند. در حالی که خداوند اسباب و وسایل را آفریده و از ما خواسته تا از آنها بهره ببریم. اگر این برداشت صحیح باشد پس حضرت یوسف^(ع) نباید گرسنه و تشنه بشود و یا از دیگر اسباب مادی استفاده کند.

فراموشی زندانی باعث شد تا یوسف^(ع) چند سال دیگر را نیز در زندان سپری کند:

«... فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ»

«بضع» به کمتر از ده گفته می شود.

بنابراین یوسف^(ع) در این داستان مرتکب هیچگونه خطا و اشتباهی نشده است و اگر غیر از این از آیه برداشت شود برخلاف آیات دیگر قرآن می باشد.

خداوند در قرآن می فرماید شیطان بر مخلصین راه ندارد:

«إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» (سوره حجر- آیه ۴۰)

از سوی دیگر در آیهی ۲۴ سوره یوسف در مورد حضرت یوسف^(ع) می فرماید: «... إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ». لذا بنا بر شکل اول استنتاج منطقی، حضرت یوسف^(ع) از مخلصین بوده و شیطان در او راه ندارد.

بنابراین یکی از راه های نفوذ شیطان در انسان، فراموشی می باشد. لذا در روایات توصیه هایی برای تقویت حافظه شده است تا شیطان از راه نسیان و فراموشی نتواند در انسان راه پیدا کند.

۳۱- سوره یوسف - آیه ۱۰۰ :

بعد از آن که حضرت یوسف^(ع) به قدرت رسید و پس از مدتی پدر و مادر و برادرانش حضور او رسیدند:

«وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا...»

حضرت یوسف^(ع) پدر و مادرش را بر تخت نشانه و همگی بر او به سجده افتادند.

سوالی که در اینجا مطرح می شود این است که آیا سجده بر یوسف^(ع) که بنده ای از بندگان خداوند می باشد صحیح است؟ همین شبهه در مورد سجده ی فرشتگان بر آدم^(ع) هم مطرح است.

در پاسخ میگوییم سجده بر غیر خدا جایز نمی باشد. در این جا نیز سجده بر خداوند، ولی به سوی یوسف^(ع) بود، همانگونه که ما هم در نماز برای خدا ولی رو به کعبه سجده می کنیم. سجده ی ملائکه هم برای خداوند ولی رو به آدم^(ع) بود. در روایات داریم: «إِنَّمَا كَانَ آدَمَ قِبْلَةً لَهُ» (آدم قبله ی آنها بود).

بنابراین سجده و تواضع و کرنش فقط برای خداوند جایز می باشد، ولی این سجده به هر حال به سمتی به نام قبله صورت می پذیرد.

«..وَقَالَ يَا بَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا...»

یوسف^(ع) رو به پدرش گفت: پدرجان این تأویل همان رویایی بود که من قبلاً دیده بودم و خداوند آن را این گونه محقق کرده است.

در ابتدای سوره اشاره میکند که یوسف^(ع) در خواب دید خورشید و ماه و یازده ستاره بر او سجده می کردند. خورشید و ماه اشاره به پدر و مادر و ستارگان هم اشاره به برادرانش بود.

«...وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ..»

و خداوند در حق من لطف بسیار کرد، هنگامی که مرا از زندان نجات داد.

«...وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي...»

و بعد از آنکه وسوسه های شیطان بین من و برادرانم اتفاق افتاد، شما را از بادیه و روستا به شهر آورد.

این عبارت حاکی از بزرگواری و جوانمردی یوسف^(ع) می باشد. بعد از آنکه برادرانش آن همه در حق او ظلم کردند و نزدیک بیست سال از عمرش را در زندان افتاد، رفتار او با برادران ظالمش، بسیار کریمانه است و نمی گوید شما بودید که چنین و چنان کردید، بلکه می گوید شمار دچار وسوسه شیطان شدید.

هر چند همهی آنها در اعمالی که مرتکب شدند، تقصیر داشته و مسئول عملکرد خود هستند، ولی یوسف^(ع) از روی کرامت و بزرگی، تقصیر و بدی ها را به شیطان نسبت می دهد. بعد از آن همه لطفی که خداوند در حق یوسف کرد و نعمت های بزرگی که به او عطا فرمود، جا دارد که او هم در حق برادرانش با همان لطف و بزرگواری برخورد کند.

یوسف^(ع) خیلی سریع راضی شد و برادرانش را بخشید، در حالی که حضرت یعقوب^(ع) در پاسخ آنها گفت:

«سَوْفَ اسْتَغْفِرُ لَكُمْ» به زودی برای شما طلب استغفار خواهم کرد. احتمالاً این اختلاف به این دلیل است که ظلم

برادران در حق یوسف^(ع) بود، لذا جوانمردی کرد و زود از حق خود گذشت؛ ولی حضرت یعقوب^(ع) به تأخیر انداخت

تا باگذشت زمان (هرچند مختصر) مسأله را به کلی فراموش کند و یا اینکه بنابر برخی احادیث، تا شب جمعه که وقت استجاب دعا است، به تأخیر انداخت.

«...إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»

خداوند هر کاری را انجام می دهد با لطف و زیرکی و تدبیر است. او علیم و حکیم می باشد.

۳۲- سوره ابراهیم - آیه ۲۲ :

این آیه در بحث شیطان شناسی حاوی نکات مهمی است که مورد توجه علامه طباطبایی^(ره) نیز بوده است:

«وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ...»

«لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ» یعنی زمانی که کار به پایان می رسد که اشاره به قیامت است.

شیطان به هنگام قیامت می گوید خداوند به شما وعده داد و وعده ی او حقیقت و واقعیت بود، ولی من به

شما وعده دادم، ولی خلف وعده کردم.

«...وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطٰنٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي...»

من هیچگونه تسلطی بر شما نداشتم، به جز آنکه فقط شما را دعوت کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید.

«...فَلَا تَلُمُونِي وَّلَوْ مَوٰءَا أَنفُسِكُمْ...»

بنابراین مرا ملامت نکنید بلکه نفس خودتان را سرزنش کنید .

این آیه اشاره به قیامت می باشد. در آن روز انسان هایی که توسط شیطان گمراه شدند از او گلایه می کنند،

ولی شیطان میگوید من هیچ کاری جز وسوسه و دعوت نکردم. این شما بودید که با اختیار خود دعوت مرا پذیرفته و

اعمال بد و شیطانی را انجام دادید. بنابراین مرا سرزنش نکنید.

وعده هایی که خداوند در مورد معاد، بهشت و جهنم و... داده بود، همگی حقیقت دارد، ولی وعده های شیطان

پوچ و بی اساس و غیر واقعی می باشد. این وعده ها فقط وسوسه ای برای دعوت به گناه و سرابی بیش نبودند.

این آیه تصریح دارد که شیطان هیچ گونه تسلطی بر انسان ندارد و کار او فقط و فقط وسوسه و دعوت است و این انسان است که با اختیار خود می تواند این دعوت را بپذیرد و یا آن را در کند، بنابراین مسئولیت عمل هر کسی بر عهده ی خودش خواهد بود.

شیطان می گوید من هر کاری کردم از طریق نفس شما انجام دادم. این آیه تأکیدی بر بحث گذشته می باشد که مقابله با وسوسه ی شیطان آسان است. مشکل مقاومت در برابر خطورات نفسانی است.

شیطان نمی تواند مانع اختیار انسان شود. کار شیطان فقط ایجاد انگیزه و تهییج در انسان و دعوت می باشد. اگر ما ایستادگی کنیم. کنار می رود ولی اگر بپذیریم راه برای وسوسه های بعدی باز خواهد شد.

و جالب این که شیطان به کلی خودش را کنار می کشد:

«...مَا أَنَا بِمُصْرِحِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِحِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونَ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»

نه من فریادرس شما هستم و نه شما می توانید به داد من برسید. من نسبت به آنچه شما به آن شرک ورزیدید، کافر. برای ظالمین عذابی دردناک خواهد بود.

شیطان حتی از گناه انسانهای گنهگار تبری می جوید. و عاقبت کسانی که به نفس خود ظلم کردند جز عذاب دردناک نخواهد بود.

۳۳ - سوره حجر - آیه ۱۷:

«وَحَفِظْنَاَهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ»

به این آیه و آیات مشابه آن در مقدمات بحث اشاره شد. در دسترسی شیاطین و جنیان به عوالم غیب محدود می باشد، به ویژه بعد از رسالت پیامبر اکرم (ص) این دسترسی محدودتر شده است و شاید از اینجا بتوان پی برد که در زمان ما که گستره ی زمان نبوت و رسالت خاتم الانبیاء (ع) است، به هیچ وجه نباید گول شیطان و اخبارات جنی را خورد که خطای محض است؛ چرا که راه یابی جنیان به غیب دشوار و دشوارتر از زمانهای گذشته است.

۳۴- سوره نحل - آیه ۶۳:

«تَاللّٰهِ لَقَدْ اَرْسَلْنَا اِلٰى اُمَّمٍ مِّنْ قَبْلِكَ فَرَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانَ اَعْمَالَهُمْ...»

به خدا سوگند پیش از تو برای هر امتی پیامبری فرستادیم، که شیطان اعمال آنها را در نظرشان خوب و زیبا جلوه داد.

یکی از علل ایستادگی امت ها در برابر پیامبران، وسوسه های شیطان می باشد، به این ترتیب که اعمال اشتباه آنها را در نظرشان درست و صحیح جلوه می دهد.

«...فَهُوَ وَلِيُّهُمْ الْيَوْمَ وَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ»

در آن روز شیطان ولی و سرپرست آنهاست و آنها به عذابی دردناک دچار خواهند شد.

تولی و سرپرستی یعنی در اختیار قرار دادن امور به دست فردی. شیطان ولی آنها می شود، یعنی امور خود را به دست شیطان می سپرند. شیطان دستور می دهد و آنها عمل می کنند.

گاهی خداوند ولی کسی می شود و او تمام کارهایش را مطابق با خواست خداوند انجام می دهد و گاهی هم شیطان و این نهایت، سرسپردگی شخص در برابر شیطان است، در قیامت چنین جلوه گر شده است.

۳۵- سوره نحل - آیات ۹۸ تا ۱۰۰ :

این آیات یکی از آیات کلیدی بحث می باشد.

یکی از مواقعی که شیطان به سراغ انسان می آید، هنگام تلاوت قرآن می باشد، لذا خداوند در این آیه دستور می دهد، به هنگام قرائت قرآن از شیطانی که مورد لعن خداوند قرار گرفته و از رحمت او دور و از درگاه الهی رانده شده است، به خداوند پناه ببریم:

«فَاِذَا قَرَأْتَ الْقُرْءَانَ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ(۹۸)»

البته این استعاده، اکتفا کردن به لفظ نیست. چه با قاری قرآن که در طول قرائت تمام همّت خود را در لحن و صوت زیبا می کند تا شنونده لذت برده و تشویق بیشتری کند. در روایات داریم چه بسا تلاوت کننده ی قرآنی که قرآن او را لعن می کند. بنابراین لازم است انسان با تمام وجود، خود را از شرّ وسوسه های شیطان در پناه خداوند قرار دهد تا دچار عجب و خودنمایی و دیگر رذایل نشود.

از سوی دیگر تاکید شده تا هر کاری را با نام خداوند آغاز کنیم و در غیر این صورت کار به سرانجام نخواهد رسید.

سعی ما باید این باشد تا همهی کارهایمان، نام و نشان خدایی داشته باشد. «اسم» به معنای داغ گذاشتن روی چیزی و نشانه گذاشتن می باشد. گفتن «بسم الله» در ابتدای کار یعنی انسان به عملش نشان خدایی بدهد و در غیر این حالت، عمل او ناقص و ابتر خواهد بود.

از امام رضا علیه السلام در معنای «بسم الله الرحمن الرحيم» نقل شده است:

«أَسِمَ نَفْسِي بِسِمَةِ مِنْ سِمَاةِ اللَّهِ»

نشانه ی خدایی را به نفس خودم می گذارم.

«و هي العبودية»

و این نشان، همان عبودیت و بندگی است.

به تعبیری معنای «مراقبه» نیز همین رعایت و توجه می باشد که انسان تلاش کند کارهایش خدایی باشد.

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ(۹۹)»

خداوند در این آیه تاکید می کند:

شیطان هیچگونه تسلطی بر مؤمنین و کسانی که بر خداوند توکل می کنند، ندارد.

این آیه استعاده به توکل تعبیر شده است، و یا به عبارت صحیح تر استعاده یکی از مصادیق توکل می باشد.

«إِنَّمَا سُلْطَنُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَكَّلُونَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِمُشْرِكُونَ (۱۰۰)»

سلطه و تسلط شیطان فقط و فقط بر آنهایی ست که پیرو شیطان هستند و کسانی که به خداوند شرک می ورزند.

اگر انسان از همان ابتدا جلوی شیطان بایستد، مانع تصرف شیطان خواهد شد. ولی اگر پیرو او شود، دیگر جدایی از شیطان کار آسانی نخواهد بود.

بنابراین قدرت شیطان فقط برای پیروانش می باشد و مؤمنین و کسانی که بر خداوند توکل می کنند هیچ تسلطی ندارد و تسلط او فقط بر پیروان اوست، چنانکه اصلاً نمی تواند در مخلصین نفوذ کند.

۳۶- سوره اسراء - آیه ۲۷ :

«إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا»

اسراف یعنی بی اندازه مصرف کردن، نه کمتر و نه بیشتر. «تبذیر» یکی از انواع اسراف و به معنی ریخت و پاش می باشد. این کلمه هم خانواده با «بذر» است، یعنی انسان بیهوده و بدون هدف واقعی از نعمت ها بهره برداری کند.

خداوند در این آیه می فرماید:

کسانی که تبذیر می کنند، برادران شیطان هستند. و شیطان در برابر خداوند، ناسپاس بود.

افرادی که تبذیر می کنند نیز مثل شیطان، دچار کفران و ناسپاسی در برابر نعمت های الهی هستند. بنابراین یکی از راه های تصرف و تسلط شیطان بر انسان، اسراف و تبذیر است که راه رهایی از آن، رعایت اعتدال و مصرف معتدل می باشد.